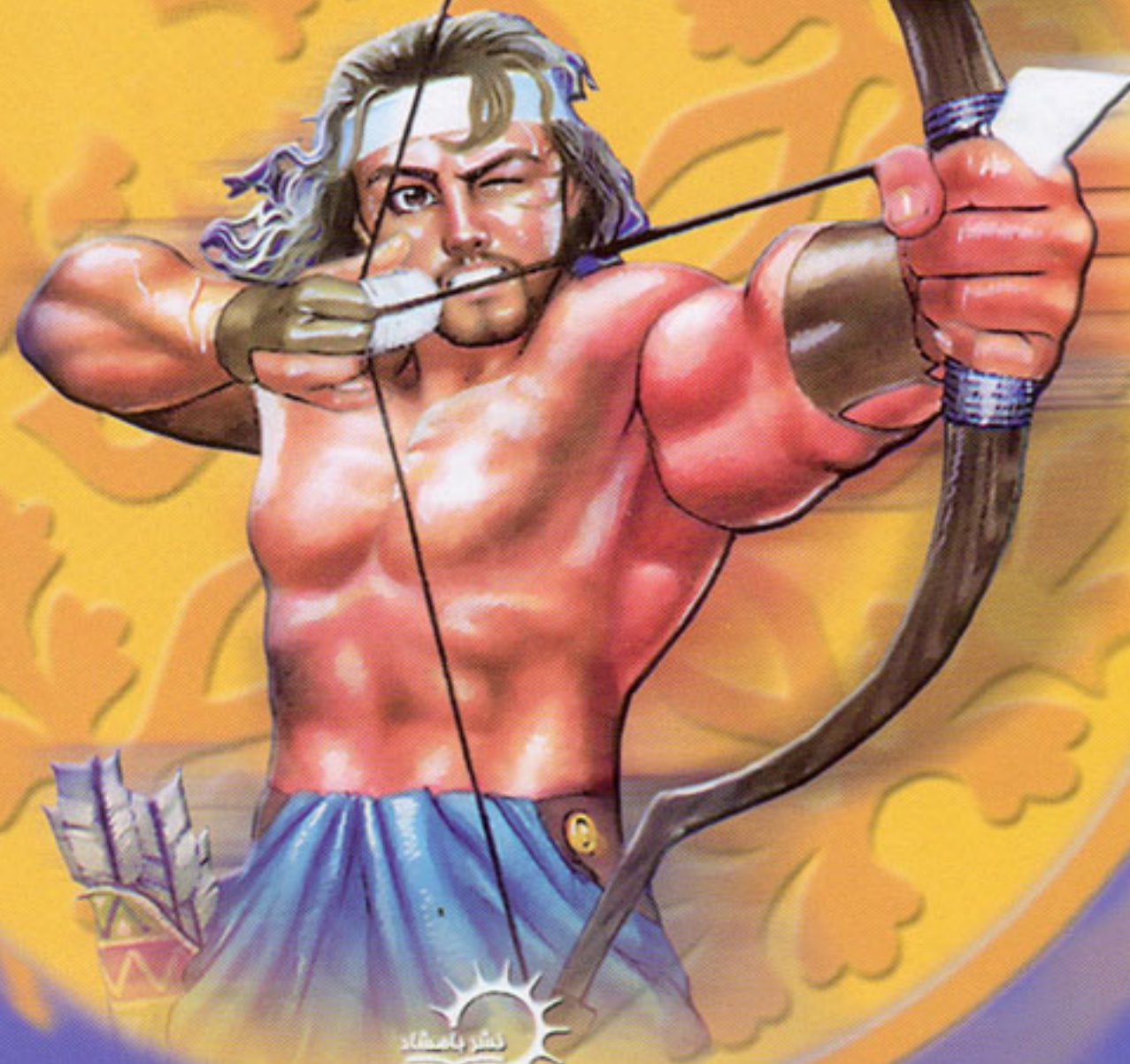


آرش کمانگیر



نشر بامشاد
BAMSHAD PUBLICATION

دو زبانه

writer: salehi.kourosh
TRANSLATED BY: NAFISEH ABDOLSADEK
PAINTER: REZA RIGGESTANI

نویسنده: کوروش صالحی
مترجم: نفیسه عبدالصادک

آرش کمانگیر



RASH KAMANGIR

ARASH KAMANGIR
AUTHOR: KOOROSH
TRANSLATED BY: NAFISEH ABDOLSADEK
PAINTER: REZA RIGGESTANI
DESIGNER: MOJTABA SABERI
PUBLISHER: BAMSHAD
FIRST EDITION
YAER 2005
ISBN: 964-8224-03-X

مطبع: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۳۳
آرش کمانگیر: تصویرگری: رضا رگجستانی
۱۳۸۴
مطبع: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۳۳
آرش کمانگیر: تصویرگری: رضا رگجستانی
۱۳۸۴
مطبع: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۳۳
آرش کمانگیر: تصویرگری: رضا رگجستانی
۱۳۸۴

آرش کمانگیر
نویسنده: کوروش صالحی
مترجم: نفیسه عبدالصادک
تصویرگر: رضا رگجستانی
طراح: مجتبی صابری
ناشر: نشر بامشاد
نوبت چاپ: اول
سال چاپ: ۱۳۸۴
شابک: ۹۶۴-۸۲۲۴-۰۳-X

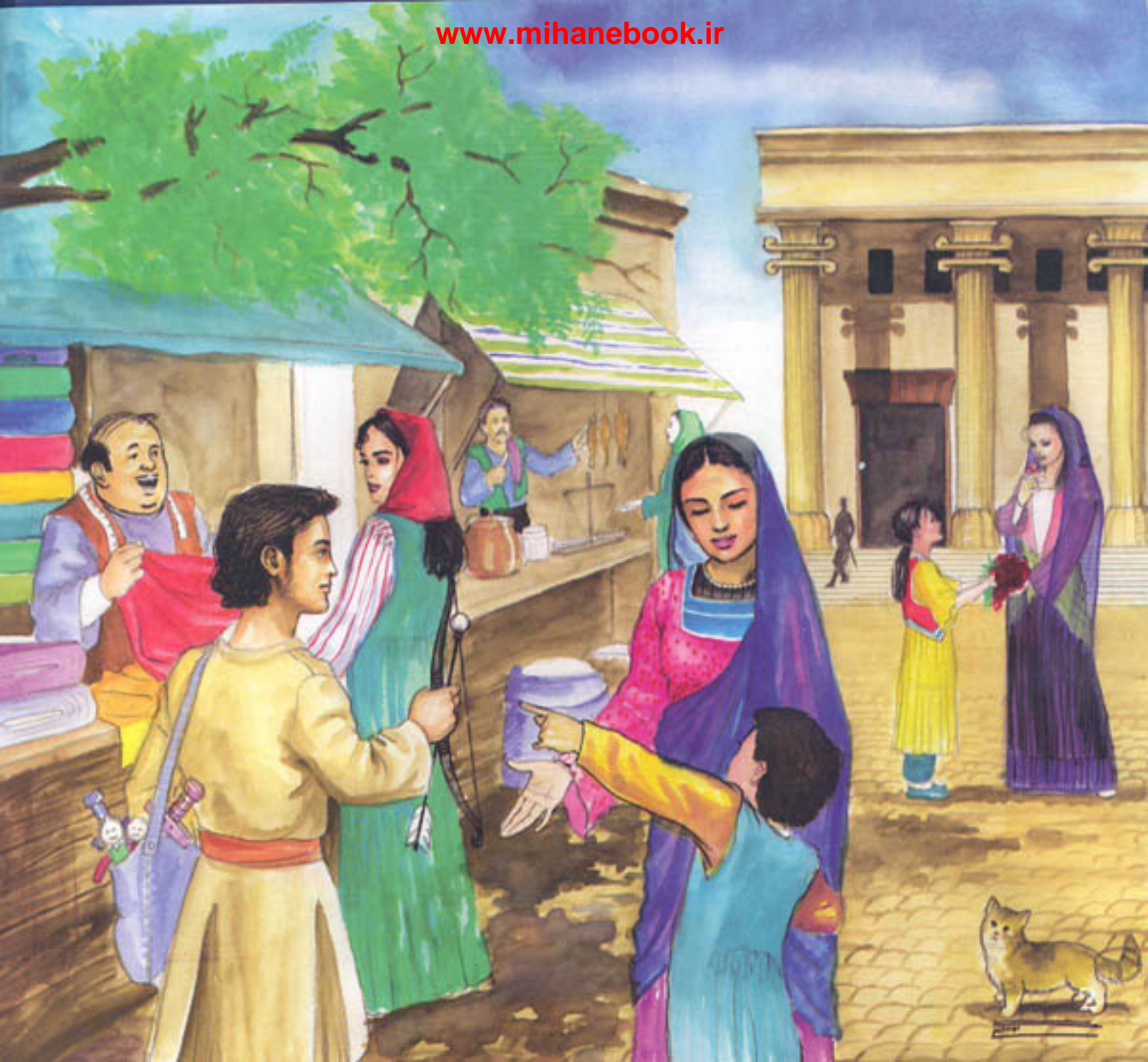
Arash kamangir

In the distant past, the great and civilized country of Iran had people who were full of wisdom and endeavor. The Iranian people lived together in peace and happiness. women, men, girls and boys were kind and affectionate to each other, like one big and close family.

آرش کمانگیر

در گذشته دور کشور بزرگ و آباد ایران، مردمان با دانش و پرتلاش داشت. ایرانیان با گذشت و شادابی در کنار هم زندگی می کردند. زنان، مردان، دختران و پسران همچون یک خانواده بزرگ و صمیمی با یکدیگر مهربان بودند، اما یک روز خبر بدی به گوش رسید.

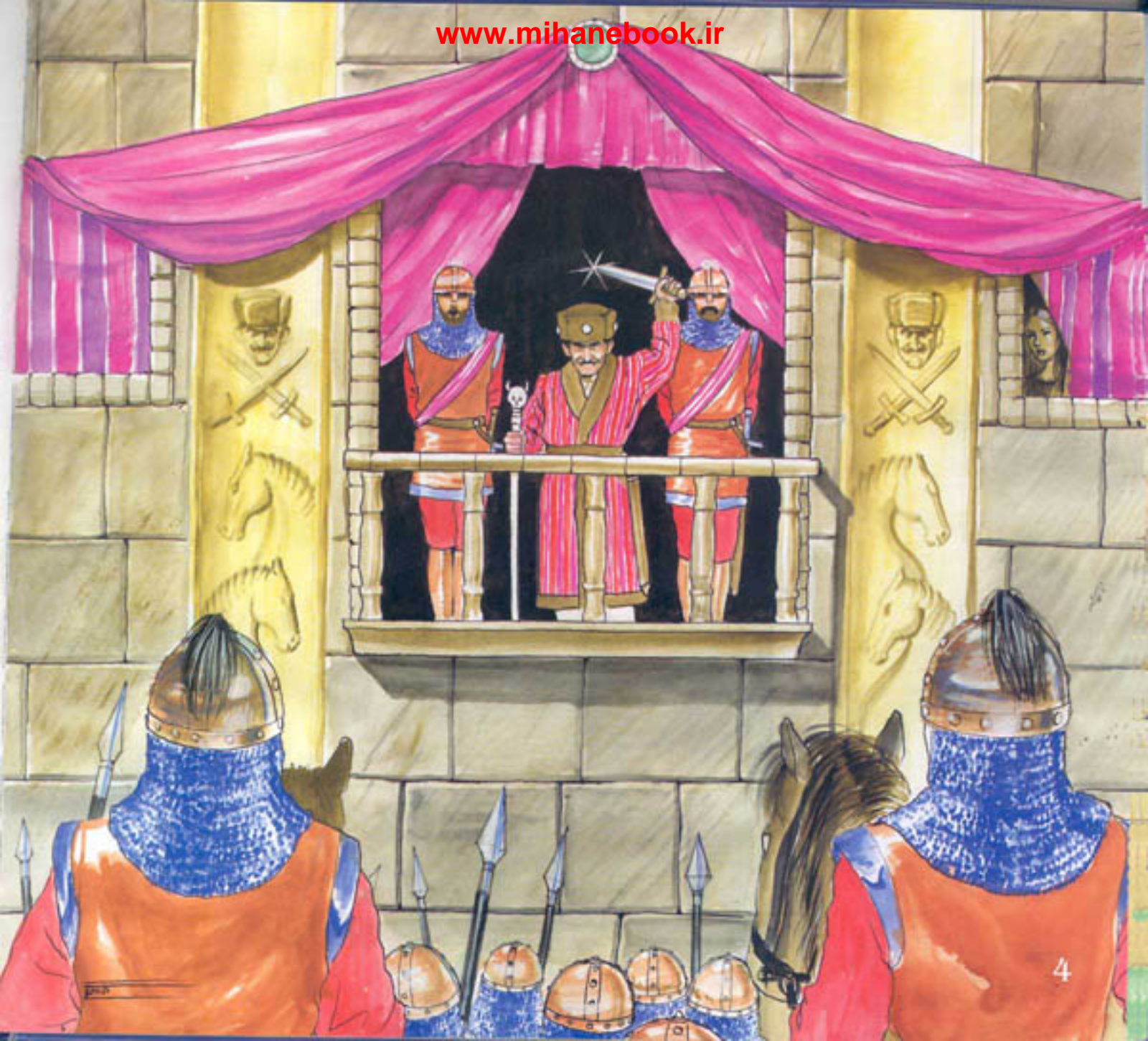




In the north-eastern regions neighboring Iran, the people lived as nomads, moving from camp to camp, and they were called turanians. The king of Turanians was called Afrasiab.

Afrasiab called up a great army and ordered it to make a surprise attack on the Iranians.

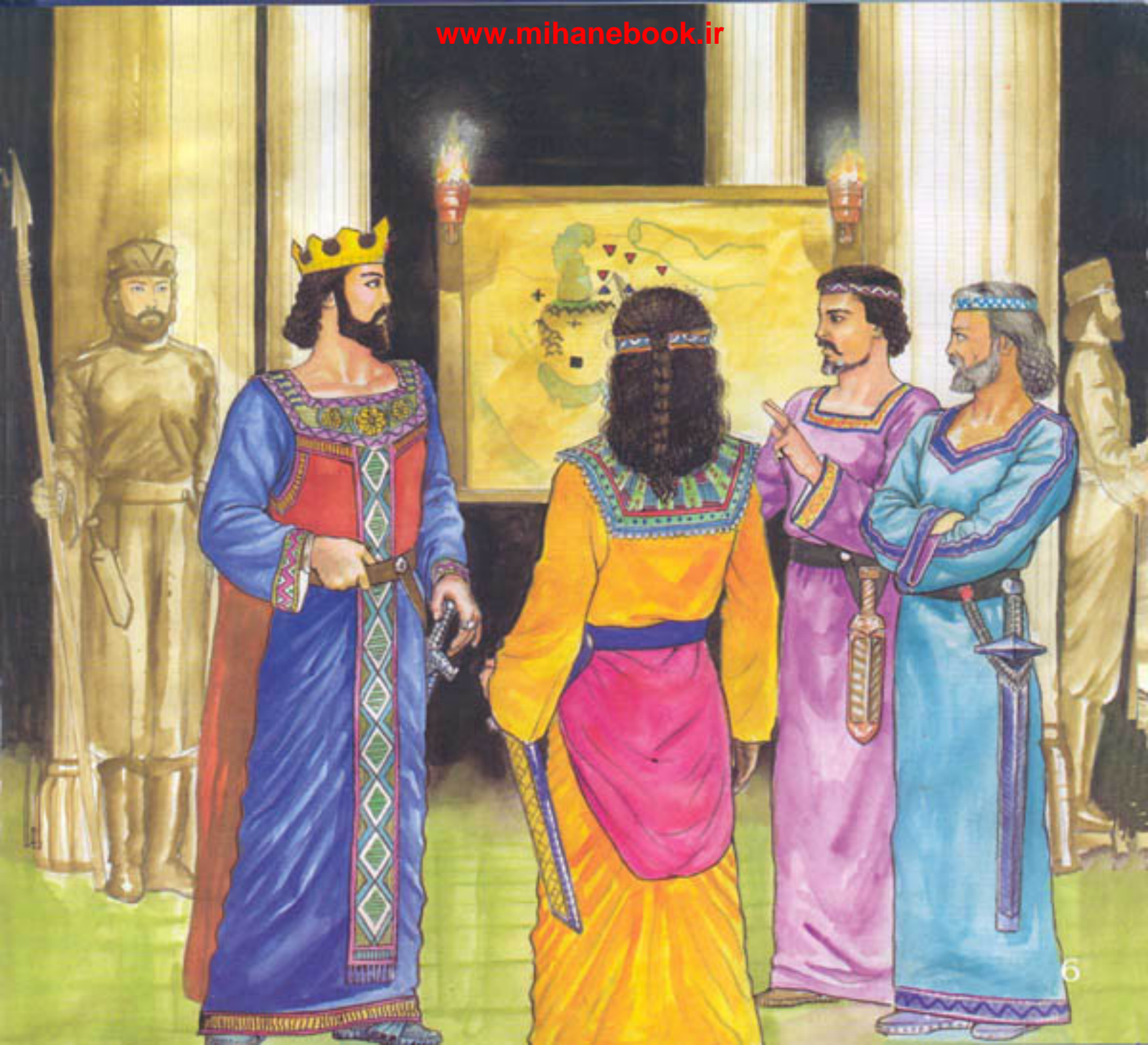
در شمال شرقی و در همسایگی ایران، مردمان کوچ نشین و بیابان گردی زندگی می کردند که به آنها تورانیان می گفتند. پادشاه تورانیان افراسیاب نام داشت. افراسیاب لشکر بزرگی آماده کرد و دستور داد که یکباره به ایران حمله کنند.



Fear enveloped the whole of Iran. Manucheher, king of kings of Iran summoned all of the wise men, heroes and soldiers of Iran in defense of Iran and consulted them about a way of preventing the Turanian attack.

وحشت، سراسر ایران را فراگرفت. منوچهر، شاهنشاه ایران، همه بزرگان و دلیران و سربازان ایرانی را برای دفاع از وطن فراخواند و برای جلوگیری از حمله تورانیان، با ایشان به مشورت پرداخت.





The armies of the enemy reached the border towns and burned the houses and wheat fields, and killed many of the defenseless people.

Each time they reached a hamlet, or village or town they turned it into a scene of destruction.

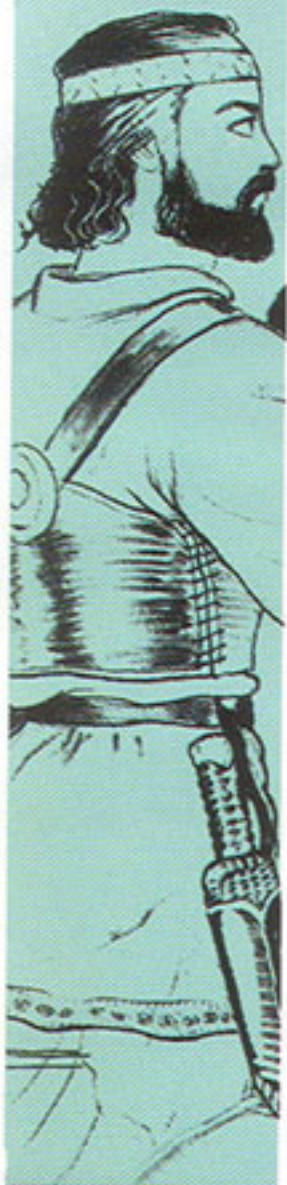
سپاهیان دشمن، به شهرهای مرزی رسیدند و خانه ها و گندمزارها را
آتش زدند و مردمان بی دفاع زیادی را کشتند.
آنها به هر آبادی که می رسیدند، آنجا را به ویرانه تبدیل می کردند.





All the courageous leaders of Iran including Garshasp, Gharen, Arash and Sam-e Nariman h made a pact with each other to defend Iran and its people with their lives.

دلاوران ایران ، از جمله گرشاسپ ، قارن ، آرش و سام نریمان با یکدیگر پیمان بستند که تا پای جان، از ایران و مردمان ایران دفاع کنند.







With the Turanian invasion of the land of Iran, a harsh and fearful war was started. The courageous Iranians waged war with great vigor and bravery astonishing the Turanians.

However, as the Iranian army did not have the readiness necessary for this dishonorable attack it was forced to retreat to the city of Amol.

با ورود تورانیان به سرزمین ایران، جنگ سخت و وحشتناکی آغاز شد.
دلیران ایران، با شجاعت فراوان به جنگ پرداختند.
دلاوری های ایرانیان، تورانیان را شگفت زده کرده بود، اما لشکریان
ایران که آمادگی این حمله ناخوانم را نداشتند، مجبور شدند تا شهر
آمل عقب نشینی کنند.



Several of the heroes of Iran were wounded and a number also lost their lives in defense of their country. The officers gave hope to the soldiers that victory would be certain for Iran.

چندین تن از دلاوران ایران زمین زخمی شدند و تعدادی نیز در راه دفاع از وطن جان باختند. فرماندهان به سربازان خود امید می دادند که پیروزی، از آن ایرانیان خواهد بود.





However the Turanians were victorious and rejoiced in their triumph. The Turanians now demanded a condition of peace from the Iranians because they wanted to extend their kingdom into Iran. This condition was to determine the new boundary between their countries by firing an arrow.

With this cunning plan Afrasiab wanted to occupy a large part of Iranian territory, because he knew that the distance an arrow could be shot was not too great.

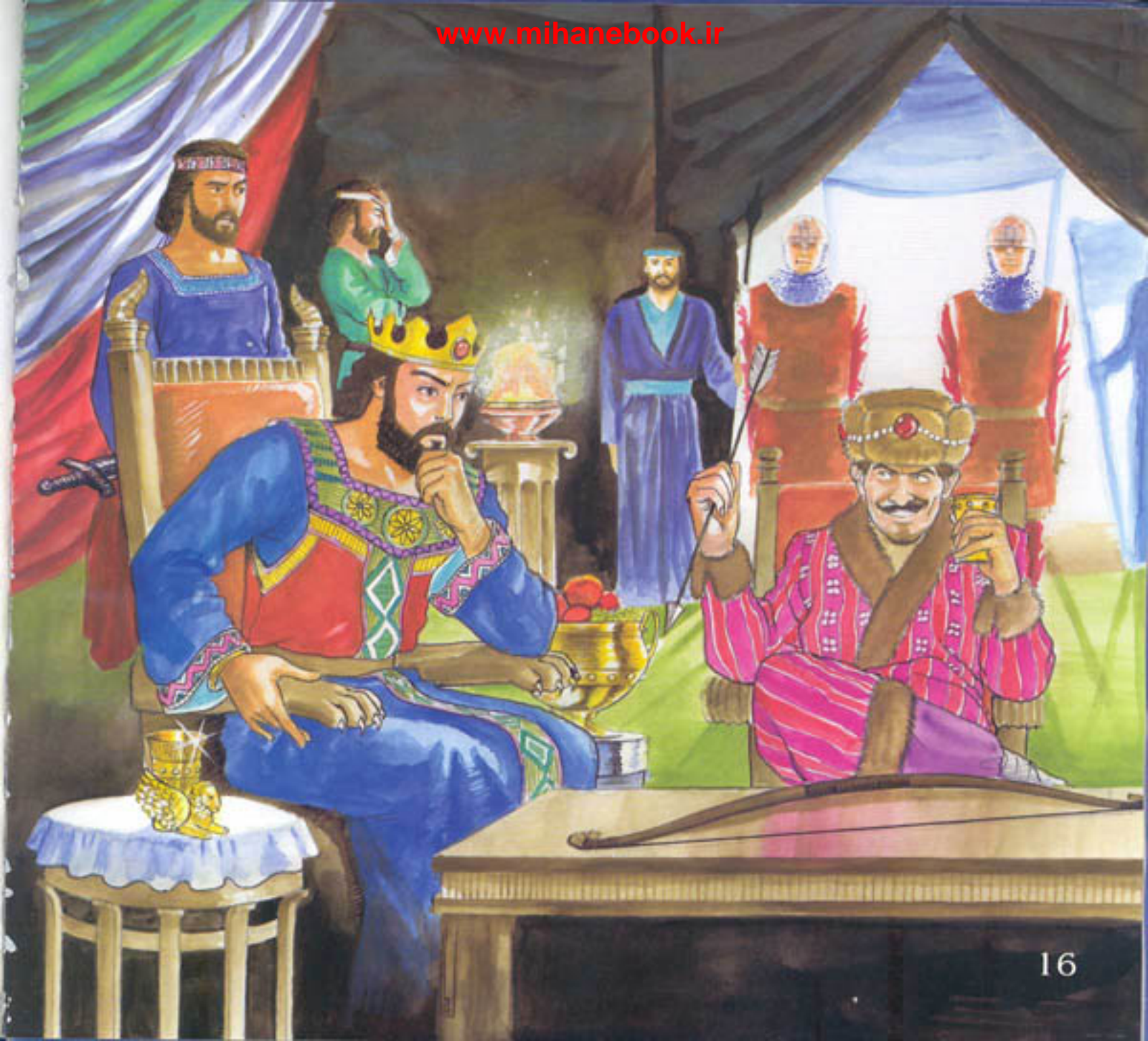
The Iranians were full of sorrow, because not only had they been defeated at the hands of Turanians but by accepting peace they now had to comply with the Turanian demand.

Manuchehr and the other leaders of Iran knew that no archer was strong enough to shoot an arrow that would cover the great distance that the army had retreated to. They were very sad because they did not want the kingdom of Iran to be reduced and the enemy to rule over the land and its people.

تورانیان که از پیروزی خود شادمان بودند، برای اینکه بتوانند سرزمین خود را گسترش دهند، ایرانیان را وادار کردند تا با پرتاب تیری مرز جدید ایران و توران را تعیین کنند. افراسیاب با این اندیشه شوم می خواست تا بخش بزرگی از ایران را تصاحب کند، زیرا می دانستند که تیر کمان نمی تواند مسافت زیادی را طی کند. ایرانیان، اندوهگین بودند، و هم با پذیرش صلح، مجبور بودند پیشنهاد تورانیان را بپذیرند.

منوچهر و دیگر دلاوران ایرانی هم می دانستند که هیچ تیر اندازی نمی تواند تیر را تا فاصله بسیار طولانی پرتاب کند. آنها از اینکه کشور ایران، نا خواسته کوچک و دشمن، بر مردم و سرزمین ایران مسلط می شد بسیار غمگین بودند.







Manuchehr gathered all the heroes of Iran and asked them to choose a man who would shoot the arrow which would determine the new boundary of Iran but none of the heroes were prepared to come forward. Everyone knew that they did not have the ability to shoot an arrow so far.

Suddenly, one man amongst the crowd who had gathered around, stood up and shouted "Me! Arash! I agree to shoot the arrow."

Arash continued with great emotion, "I am ready to fire this shot with all the strength that I have. I am ready to give my life to defend Iran and the Iranians!"

Arash, in the middle of the astonished looks of the Iranians and Turanians, went in the direction of the Alborz Mountains. A gentle breeze caressed him and encouraged him to the top

منوچهر، پهلوانان ایران را گرد آورد و از ایشان خواست تا دلاوری برگزینند و پرتاب تیر سرنوشت ساز ایران را به وی بسپارند، اما هیچ یک از دلاوران ایران حاضر نشد، که برای این کار پیش قدم شود، زیرا همگی می دانستند که توانایی آنها در حدی نیست که بتوانند تیری را تا مسافت طولانی پرتاب کنند.

ناگهان یکی از دلاور مردان، از میان جمعیت سپاهیان برخاست و فریاد زد: ((من! آرش! می پذیرم که این تیر را پرتاب کنم!))
آرش با شور فراوان ادامه داد: ((من آماده ام تا بانیروی ایزدی هر آنچه در توان دارم بر سر پرتاب این تیر بگذارم.

حتی آماده ام تا جان خود را در این راه، فدای ایران و ایرانیان کنم))



Arash then filled his chest with clean air and brimming with hope went on his knees in front of God and asked for his assistance saying, "O God of Wisdom I have faith in the way that I have chosen. I am ready to sacrifice my life for the freedom of Iran and the Iranians. I ask you to support me in this difficult task." Arash then took a handful of the earth of Iran in his fist and with all his strength smelled it and said, "O jewel spangled earth, I know that for your freedom and the freedom of all Iranians I will be giving up my life, but I am not afraid because your glory is my wish and my guide is God Almighty!"

آرش در میان نگاه های متعجب ایرانیان و تورانیان، به سوی البرز کوه رفت. باد ملایم با نوازش این دلاور ایران زمین، به وی آفرین گفت. آرش سینه اش را از هوای پاک و پرامید پر کرد و در برابر خداوند به زانو درآمد واز او یاری خواست. و گفت:

((ای ایزد دانا! به راهی که برگزیده ام ایمان دارم. من آماده ام تا برای رهایی ایران و ایرانیان، جان خود را تقدیم کنم. از تومی خواهم که مرا در این راه دشواریاری نمایی.)) آرش، مشتی از خاک ایران زمین را در دست فشرد و با همه وجود، آن را بوید و گفت: ((ای خاک پر گهر! می دانم که برای آزادی تو و آزادی ایرانیان، جان خود را خواهم باخت، اما باکی نیست زیرا سربلندی تو آرزوی من، و ایزد دانا راهنمای من است.







Then Arash took his bow in hand and with a heart full of faith and hope put the arrow in the notch and drew the bow.

The breath caught in his chest and in those of the Iranian and Turanian warriors watching. Every moment he stretched the bow, Arash's face became more wonderful and his body became harder and harder. suddenly Arash proclaimed the name of God and let loose the arrow from his bow and fell dead to the ground.

Arash had put his whole soul into this deed and all of his strength had gone into firing the arrow. His glorious soul had witnessed this victory from the heights of the land of Iran. The arrow had reached the river Jeyhun, and the borders of Iran and Turan remained the same as in the past. The Turanians were forced to concede this shameful defeat and the Iranians celebrated their victory. They named that celebration Tiregan and every year to this day they celebrate that day in memory of Arash.

آرش ، کمانش را به دست گرفت و با دلی پر از ایمان و عشق ، تیر را داخل آن گذاشت .

نفس در سینه او و مردم و دلاوران ایران و توران حبس شد. چهره آرش هر لحظه شکفته تر می شد و جسم او سخت تر و سخت تر. ناگهان ، آرش نام خدای رابرزبان راند و تیر را از کمان رها کرد و خود بر زمین افتاد . آرش ، جان خود را بر سر این کار گذاشت و همه توان خود را در تیر نهاده بود. روح پاک او از بلندای ایران زمین ، بر این پیروزی نظاره گر شد. مرز ایران و توران ، چون گذشته های دور رود جیحون باقی ماند و تورانیان مجبور شدند به این خفت و شکست تن دهند. ایرانیان این پیروزی را جشن گرفتند و نام آن روز و آن جشن را تیرگان نهادند و هر ساله به یاد آرش ، آن روز را گرامی داشتند .



